

مؤرخان ایران

امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران

نویسنده: پیروز مجتهدزاده

مترجم: حمیدرضا ملک محمدی نوری



امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران

نویسنده: پیروز مجتهدزاده

مترجم: حمیدرضا ملک محمدی نوری

فهرست

یادداشت دبیر مجموعه.....	هفت
یادداشت مترجم.....	یازده
مقدمه نویسنده بر چاپ دوم کتاب.....	سیزده
سپاس نامه.....	۱
پیشگفتار.....	۷
مقدمه.....	۱۱
فصل اول - جغرافیای سرزمین های مرزی.....	۵۱
بخش اول: خراسان و نواحی قائنات و بیرجند.....	۵۲
بخش دوم: نواحی سیستان و نظام های آبگیر آن.....	۷۴
بخش سوم: بلوچستان.....	۹۸
فصل دوم - امیران خزیمه.....	۱۰۵
فصل سوم - امیران مرزدار.....	۲۰۵
فصل چهارم - تقسیم خراسان.....	۲۵۹
فصل پنجم - پیدایش مرزهای جدید.....	۳۰۹
بخش اول: مرزهای خراسان.....	۳۱۰
بخش دوم: تقسیم بلوچستان و مرز با هند بریتانیا.....	۳۴۱

۳۶۷	فصل ششم - سیستان و حکمیت گلدسمید
۴۰۱	فصل هفتم - داوری مک ماهون
۴۲۳	فصل هشتم - هیدروپلتیک هیرمند
۴۶۹	نتیجه گیری
۴۸۹	پیوست
۵۲۷	کتاب شناسی
۵۳۵	فهرست اعلام

یادداشت دبیر مجموعه

بیش از یک قرن و اندی است که ایران در تلاش و تکاپویی گسترده برای تطابق با جهان جدید و معاصر دوره‌ای از تغییرات و دگرگونی‌های اساسی را آغاز کرده است؛ دوره‌ای که هنوز هم تا مشخص شدن شکل و ترکیب‌نهایی آن راه طولانی و دشواری در پیش دارد. تبدیل ممالک محروسه ایران به یک دولت - ملت طراز نوین نه فقط بر نوع نظام اداری و حکومتی ایران که بر چگونگی تحدید و تثبیت مرزهای سیاسی کشور نیز تأثیر چشمگیر نهاده است. از آنجایی که این تغییرات و دگرگونی‌ها نیز چون دیگر تغییرات و دگرگونی‌های کشور در دو سده اخیر تا یافتن شکل و ترکیب «نهایی» خود مراحل و منازل بسیاری در پیش دارد بررسی و شناخت این دگرگونی‌ها اهمیت و لزومی می‌یابد به مراتب بیش از یک رشته بررسی‌های «تاریخی» صرف.

در بسیاری از بررسی‌های تاریخی موجود چگونگی شکل‌گیری مرزهای ایران معاصر به یکی از مباحث تاریخ روابط خارجی ایران تقلیل یافته است، حال آن‌که واقع امر از چارچوبی به مراتب گسترده‌تر از «روابط خارجی» ایران برخوردار است. اگرچه در نهایت این موقعیت منطقه‌ای ایران در قبال دیگر قدرت‌های همسایه و حاصل جمع انبوهی از معادلات سیاست خارجی بود که حد و حدود مرزهای کشور را تعیین کرد ولی در بسیاری از موارد این موقعیت منطقه‌ای از ویژگی‌های داخلی خاصی برخوردار بوده است که در این‌گونه

بررسی‌ها به‌ندرت مورد توجه بوده‌اند؛ یکی از این ویژگی‌های ناشناخته حوزه امیران مرزدار است.

اهمیت اساسی امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران به‌عنوان گامی نو در پژوهش‌های تاریخی، در آن است که در خلال بررسی چگونگی شکل‌گیری مرزهای شرقی ایران در دو سدهٔ اخیر که به هر حال موضوعی است تحت‌الشعاع مناسبات خارجی ایران در قبال پاره‌ای از نیروهای محلی و قدرت‌های جهانی، نقش بستر منطقه‌ای امر و در این مورد خاص نقش امیران خزیمهٔ قاینات را نیز به مثابه عامل مهمی که تاکنون در این نوع بررسی‌ها به اندازهٔ کافی بدان توجه نشده است مورد تأکید قرار می‌دهد.

با مطالعهٔ این بررسی به روشنی آشکار می‌شود که بررسی‌های موجود ما از چگونگی شکل‌گیری دیگر مرزهای کشور که اکثراً بدون توجه به بستر منطقه‌ای آن‌ها صورت گرفته، یعنی بدون التفات به نقش تاریخی «امیران مرزدار»ی چون والی‌های پشتکوه، اتحادیه‌های ایلی کرمانشاه و کردستان، خان‌های ماکو... در غرب و یا اتحادیه‌های ایلی شمال خراسان - از کردهای به شادلو و زعفرانلو گرفته تا طوایف ترک زبان دره‌گزر و مضافات - تا چه اندازه ناقص و ابتر است و لهذا تا به دست آمدن تصویر معتبری از این تحولات چه پژوهش‌های گسترده‌تری که باید صورت گیرد.

همان‌گونه که در آغاز این یادداشت اشاره شد بررسی و شناخت این پدیده از اهمیت و لزومی برخوردار است به مراتب بیش از بُعد صرفاً تاریخی امر. تقلیل فضای مرزی ایران به یکی از حوزه‌های روابط خارجی کشور - روابطی در سطح مناسبات مرکز و دیگر کشورها - که لاجرم چشم‌پوشی بر وجه منطقه‌ای حوزهٔ مرزداران را نیز به دنبال داشته است به عنوان حاصل نوع خاصی از رویکردهای ما در عرصهٔ تاریخ‌نگاری، مبین حاکمیت نوع خاصی از رویکردهای سیاسی و حکومتی نسبت به موضوع مرز و مرزداری نیز می‌باشد.

پا به پای اشاعهٔ یک طرز تلقی خاص از نظام متمرکز اداری به عنوان یکی از

راه‌های اصلی کشور در پشت سر نهادن ادوار پیشین و گام نهادن در آستانهٔ جهان جدید و معاصر، ارائهٔ یک تصویر تاریخی مخدوش از عملکرد واحدهای نسبتاً خودگردان ممالک محروسه نیز شکل گرفت. و اینک نیز پایه‌ی ارزیابی‌های جدیدی که از تجارب گذشته صورت می‌گیرد که یکی از مهمترین وجوه مشخصهٔ آن نگرشی است که نقطه قوت و انسجام کشور را نه در طرز تلقی پیشین از لزوم برپایی یک نظام متمرکز اداری که در فراهم آوردن مشارکت هر چه گسترده‌تر اجتماعی می‌بیند، طبیعی است که از لحاظ تاریخ‌نگاری نیز در رویکردهای پیشین ارزیابی‌های مجددی صورت گیرد.

در چاپ دوم امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران ناشر لازم می‌داند از لطف و توجه جناب آقای محمود فاضلی بیرجندی که ضبط صحیح پاره‌ای از اسامی جغرافیایی و برخی از اغلاط راه‌یافته به متن را متذکر شدند، تشکر گردد.

کاوه بیات

یادداشت مترجم

زمانی در دو سال پیش و به‌هنگام مطالعه متن انگلیسی این کتاب، دو اظهارنظر از دو سوی متفاوت نسبت به آن توجهم را جلب نمود و به فکر برگردان فارسی آن انداخت. نخست، در نوشته‌ای از استاد برجسته و گرانقدر دکتر محمدحسن گنجی خواندم که: «... اثر بنیادی و پایداری فراهم آمده که اگر به فارسی ترجمه و چاپ شود بسیاری از مسائل مبهم تاریخ صد سال اخیر را در رابطه با شرق ایران روشن خواهد کرد...». سپس، اظهارنظر پرفسور کیت مک لاکلن، استاد برجسته دانشگاه لندن و رئیس انجمن مطالعات ایران معاصر در آن دانشگاه را طی سخنرانی در مراسم معرفی طرح اولیه کتاب در دانشکده خاورشناسی دانشگاه لندن در ژانویه ۱۹۹۴ دیدم که از جمله گفت: «... این اثر پرارزش کمبود بزرگی را که در مطالعات مربوط به خاور ایران وجود دارد، می‌پوشاند... مطالعات انجام شده در این طرح و اسناد پراهمیتی که برای نخستین بار ارائه شده است، جهات نوینی را به مطالعات مربوط به تاریخ پیچیده روابط ایران و بریتانیا در عصر قاجار جلوه داده که بررسی و مطالعه دوباره جنبه‌های زیادی از این تاریخ پیچیده را ضروری می‌سازد... انتشار این اثر میان پژوهشگران و دانشگاهیان خدمت بزرگی به مطالعات جغرافیای سیاسی ایران و به مطالعات سیاست‌های بین‌المللی مربوط به مناطق مرزی خواهد بود...».

از سوی دیگر، فقدان آشکار بررسی و تحقیقی در این زمینه، نگارنده را بر آن

داشت تا فکر برگردان فارسی کتاب را به سرانجام رساند، و نتیجه آن کتابی است که اکنون در پیش روی خواننده قرار دارد.

بر خود واجب می‌دانم از نگارنده کتاب، پژوهشگر سرشناس جغرافیای سیاسی، دکتر پیروز مجتهدزاده سپاسگزار باشم که اجازه برگردان فارسی اثر خود را داد و نیز در جریان کار راهنمایی‌های ارزنده‌ای ارائه نمود. البته بدیهی است که مسئولیت هرگونه نادرستی و کاستی در کاربرگردان متن بر عهده اینجانب می‌باشد. از سوی دیگر، مسئولیت تمامی آنچه که از موضوع و محتوی کتاب در برگردان فارسی ارائه شده از آن نگارنده بوده و لزوماً بیانگر نظر مترجم نمی‌باشد.

در پایان، با سپاس از مدیران و دست‌اندرکاران نشر شیرازه، امیدوارم کتاب حاضر نگرش خواندنی را در ارتباط با تاریخ و جغرافیای سیاسی سرزمینها و مرزهای خاوری ایران آرایه نماید.

حمیدرضا ملک محمدی نوری

دیماه ۱۳۷۸

مقدمه‌ای از مؤلف

بر انتشار دوم

انتشار ترجمه فارسی کتاب «امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران» توسط نشر شیرازه در سال ۱۳۷۸ با استقبال فراوان روبه‌رو شد و این کتاب در اندک مدتی نایاب گردید. ولی برخی مشکلات مانع از انتشار مجدد کتاب تا این تاریخ بوده است. اکنون که این مشکلات برطرف شده است، برای من جای سرافرازی دارد که مطالب جدیدی را به‌عنوان مقدمه مؤلف بر انتشار دوم این ترجمه خوب و دقیق با خوانندگان محترم کتاب در میان گذارم.

شایان اشاره است که گذشته از انتشار کتاب «امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران» در سال ۱۹۹۵، مؤلف اثر دیگری را درباره ژئوپولیتیک سرزمین‌های خاوری ایران در سال ۲۰۰۴ انتشار داد تحت عنوان «بازیگران کوچک در بازی بزرگ» که ترجمه فارسی آن در سال ۱۳۸۶ در ایران منتشر و در سال ۱۳۸۷ به‌عنوان اثر برگزیده، برنده جایزه جشنواره فارابی شد. در آن کتاب نقش خاندان خزیمه در بازی بزرگ ژئوپولیتیک روس و انگلیس در قرون نوزده و بیست مورد بررسی قرار گرفت. بی‌گمان اهمیت یک مطالعه مستند درباره بازی بزرگ و تأثیر آن بر نقش‌آفرینی امیرنشین خزیمه و بر جغرافیای سیاسی سرزمین‌های خاوری ایران بر کسی پوشیده نبوده و نیست به‌ویژه با در نظر گرفتن این حقیقت که نه تنها این بازی منجر به جدا شدن بخش‌های پرارزشی از پیکر ایران عصر

صفویه در جناح خاوری شد، بلکه منجر به پیدایش کشورهای جدیدی مانند افغانستان، پاکستان، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان در آن بخش از جهان گردید. مطالعه مستند چگونگی پیدایش این کشورها امر پراهمیتی است ولی آنچه مهم تر است این که اثرگذاری یادشده هنوز پایان نگرفته است و گاه در چارچوب برخی ابهامات یا اختلافات مرزی بر روابط ایران با برخی از آن همسایگان خودنمایی می کند. در برخورد با این شرایط و در قیاس نیاز به پی گیری مباحث حقوقی-جغرافیای سیاسی این حقیقت غیرقابل انکار است که در این گونه مطالعات علمی و مستند نمی توان حضور جغرافیای حکومت های مرزداری (بازیگران محلی) در سرحدات خاوری ایران را نادیده گرفت و نسبت به اهمیت مطالعات تاریخی مربوط به تأثیرگذاری نقش آنان در بازی بزرگ روس و انگلیس در عصر جدید و اثر آن بر شکل گیری جغرافیای سیاسی سرزمین های خاوری ایران بی اعتنا بود. تاریخ اسنادی و افواهی گواهی بر آن دارد که خانواده حکومتی «خزیمه» برای قرن ها به عنوان یک حکومت محلی (مرزداری) در سرزمین های سرحدی خاور ایران نقشی چنان مؤثر داشته است که هیچ مطالعه تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و جامعه شناختی که جنبه ای علمی داشته باشد نمی تواند آن نقش مهم و آن تأثیرگذاری درازمدت را نادیده گیرد. به دلیل همین واقعیت ها و به دلیل تأثیر بازی ژئوپولیتیک جهانی قرن نوزدهم بر شکل گیری های محلی و منطقه ای است که در این مطالعه نیز پژوهش در اطراف پیدایش و گذران تکامل تدریجی حکومت خزیمه و اثربخشی آن بر شکل گیری جغرافیای سیاسی خراسان بزرگ، سیستان بزرگ و بلوچستان بزرگ امری غیرقابل اجتناب تشخیص داده شد. البته مؤلف واقف است که در ادبیات سیاسی محلی خاور ایران برخی تهمت های سیاسی درباره یکی-دو تن از امیران این خاندان حکومتی محلی و نوع روابط آنان با روسیه و بریتانیا در جریان اوج گیری بازی بزرگ در سرآغاز قرن بیستم، وجود دارد. ولی پژوهش های علمی یاد شده برای رد و یا اثبات این گونه مباحث آغاز و پی یری نشده و

نوشته‌های حاصل از این پژوهش‌های علمی به زبان‌های فارسی و انگلیسی از جمله کتاب حاضر نیز برای رد یا اثبات این گونه مباحث تدوین و انتشار نیافته است و اصولاً یک اثر پژوهشی دانشگاهی درباره موضوع پراهمیتی مانند مطالعه چگونگی شکل‌گیری جغرافیای سیاسی کشوری مانند ایران که اثر مهمی بر شکل دادن روابط این کشور با همسایگان خاوریش خواهد داشت، نمی‌تواند جایی برای بحث در رد یا اثبات شایعاتی از این دست باشد. با این حال، از آن‌جا که مؤلف افزودن هر سند معتبری بر این مجموعه مطالعاتی را وظیفه پژوهشی خود دانسته و این وظیفه را اعلام کرده است، اسنادی از مکاتبات رسمی میان یکی - دو تن از امیران یادشده خزیمه و کنسول‌گری‌های روسیه و بریتانیا در خراسان و سیستان را که از مجموعه اسناد دولتی بریتانیا کشف کرده بر این مجموعه افزوده است: اسنادی که گویای چگونگی روابط آنان با قدرت‌های یادشده در آن مقطع ویژه تاریخی است و برای نخستین بار معرفی می‌شوند. از آن‌جا که مؤلف در امور علمی و پژوهشی خود تابع این اصل مهم است که داوری‌هایی را به‌عهده خواننده می‌گذارد، همه این اسناد را، بدون هرگونه شرح و بیان و تفسیر و توجیهی، در جای مربوط در مسیر رویدادهای تاریخی، بر مجموعه کار پژوهشی خود افزود و این برای نخستین بار است که درباره روابط امیران خزیمه با قدرت‌های بزرگ زمان اسنادی معتبر کشف و ارائه می‌شود.

بازی بزرگ

بازی ژئوپولیتیک قرن نوزدهم میان روس و انگلیس که در مطالعات تاریخ سیاسی باختر زمین به «بازی بزرگ» معروف است حکایت از رقابت‌های سرسختانه‌ای دارد برای ایجاد سلطه بر جهان که ایجاد افغانستان و شکل‌گیری کشورهای آسیای مرکزی در خاور و شمال خاوری سرزمین‌هایی از فدراتیو پیشین ایران (نظام شاهنشاهی پیشین) منجر شد. البته مطالعه در جزئیات شامل دگرگونی‌ها و تغییر شکل‌هایی می‌شود که این بازی ژئوپولیتیک در شکل‌دهی به

جغرافیای سیاسی تحولات آسیای جنوبی، مرکزی و باختری به وجود آورده و تغییر شکل‌هایی که با ایجاد شماری از کشورهای جدید و مستقل پایان پذیرفت. این دگرگونی‌ها در سرزمین‌هایی رخ داد که قبلاً به نظام فدراتیو ایران تعلق داشتند: سرزمین‌هایی که در مجموع در غرب «امپراتوری پارس»^۱ شناخته می‌شد. به دنبال کشته شدن نادرشاه افشار در سال ۱۷۴۷ کابل، هرات و قندهار در قالب یک پادشاهی نیمه مستقل با سرنوشتی نامعلوم در محدوده‌های شرقی فدرال ایران باهم متحد شدند. احمدخان ابدالی به عنوان احمدشاه درانی در آن دیار حکمرانی کرد. عوامل هند بریتانیا این مجموعه را بعدها «افغانستان» نامیدند و احمدشاه را نخستین پادشاه افغانستان خواندند. با مرگ احمدشاه، پادشاهی جدید وی در دهه ۱۷۷۰ منحل شد و کابل، هرات و قندهار به وضعیت سنتی خود برگشتند و به صورت ایالات نیمه مستقل فدرال ایران خراج‌گذاری به تهران را از سر گرفتند. بدگمانی بریتانیایی‌ها از تهدید روسیه به هندوستان در دهه ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ شروع شد. دو دیدگاه درباره این تهدید که روسیه ممکن است به هند حمله کند وجود داشت. نخستین دیدگاه این بود که روسیه ممکن است از طریق ترکستان حمله کند ولی سرانجام دوایر اطلاعاتی در هند به این نتیجه رسیدند که همه تمهیدها باید به کار گرفته شود تا روسیه از آن مناطق اخراج شود. دیدگاه دیگری که به شدت مورد توجه بریتانیایی قرار گرفت این بود که روسیه ممکن است بر ایران نفوذ یابد و از این کشور به عنوان ابزار حمله به افغانستان استفاده نماید. آنان بر این باور شدند که روسیه با دست زدن به چنین استراتژی خواهد توانست موقعیتی قدرتمند در نزدیک مرزهای هند بریتانیا کسب کند و هرگاه که مناسب باشد قادر خواهد بود دست به ایجاد

۱. امپراتوری پارس، اصطلاحی است که در متون اروپایی برای نامیده نظام فدراتیو (شاهنشاهی) ایران کهن به کار می‌رود: نظامی که از زمان هخامنشیان در ایران تکامل یافت در دوران قاجار به سرایش یک نظام ملوک‌الطوایفی افتاد. نگاه کنید به: احمد توکلی، امپراتوری = شاهنشاهی، ماهنامه آینده، تهران، جلد ۱۹، شماره‌های ۷ تا ۹، ۱۹۹۳، صص ۸۲۸ تا ۸۳۰.

آشوب‌هایی در هند بزند. بنابراین دیدگاه روسیه می‌توانست بریتانیا را مجبور کند تا پادگان‌های نظامی‌اش را تا اندازه‌ای که تلاش آن کشور را بی‌اثر نماید و بتواند هند را در آینده حفظ نماید، افزایش دهد.

علاوه بر این، بریتانیایی‌ها معتقد بودند که روسیه با نفوذ کردن در هند خواهد توانست از این کشور به‌عنوان ابزاری برای مقابله ژئوپولیتیک با بریتانیا استفاده نماید و آنها را به اعطای امتیازاتی در اروپا و دیگر جای‌ها در جهان وادار سازد. از این‌رو بریتانیایی‌ها جستجو برای یافتن راه‌حل این مسائل را از طریق احیای روابط دوستانه و اعتمادسازی با ایران یا از طریق ایجاد یک موقعیت جایگزین و قدرتمند در افغانستان، آغاز نمودند. تلاش‌های بریتانیا در دهه ۱۸۳۰ برای اعتمادسازی با ایران در سال ۱۸۳۷ با شکست مواجه شد. در این زمان ایران سپاه خود را به هرات گسیل داشت تا طغیان آن‌جا را مهار کند. با مظنون شدن اینکه حاج میرزا آقاسی، نخست‌وزیر ایران تحت تأثیر روس‌ها فعالیت می‌کند، بریتانیا تصمیم گرفت اقدام به اثرگذاری در استان‌هایی نماید که بعدها امیرنشین افغانستان را ایجاد کردند. بریتانیا تصمیم گرفت اثرگذاری را در آن کشور از طریق جایگزین کردن حاکمان موجود با آنها که در کنترل بریتانیا باشند، قوت ببخشد. این مقصود در سال ۱۸۳۹ به سرانجام رسید.

بازی ژئوپولیتیک بریتانیا در افغانستان به مشکلاتی از جمله سه جنگ افغانی-انگلیسی برخورد. بریتانیایی‌ها به این نتیجه رسیدند که بار نگهداری رژیم پوشالی در افغانستان بسیار زیاد است و احساس کرد موقعیت افغانستان در سال ۱۸۴۲ به خطر افتاده است. فدراتیو ایران در این گیرودار موفق شد که ایالات تابع خود (مرو و خیوه) را در آسیای مرکزی حفظ نماید. عملیات نظامی ایران علیه شورش خانان (۱۸۳۹) روسیه را از برقراری کنترلش بر این ایالت‌ها محروم ساخت. در نتیجه این شرایط جدید در افغانستان و آسیای مرکزی بود که بریتانیا و روسیه به همکاری در ایران و ایالات خودمختار تابع آن بیشتر متمایل شدند. اما این همکاری در ۱۸۵۴ یعنی هنگامی که جنگ کریمه در اروپا و شرق

شروع شد بریتانیا تصمیم گرفت از خواسته‌های دوست محمدخان کابل در میانه دهه ۱۸۵۰ حمایت کند، از بین رفت. نیروهای روسیه به پیشرفت‌های خود در خانات خیوه، بخارا و خجند ادامه دادند. ظاهراً این موضوع علت اصلی ازسرگیری بازی روسیه و بریتانیا در آسیای مرکزی نبود، بلکه دلیل آن را انگلیسی‌ها در منافع تازه‌ای در کاشغرستان دیدند که به گمان آنان ممکن بود نیروهای روسیه از طریق آن به هندوکش برسند. برای جلوگیری از این فرایند بود که بریتانیا مصمم به احیای «پادشاهی افغانستان» به عنوان یک منطقه سپری میان هند و روسیه شد. از این رو بود که بریتانیا دوست محمدخان ابدالی را که در هندوستان متواری بود، به کابل بازگردانده و او و فرزندش شیرعلی‌خان را در ایجاد افغانستان و حفظ وحدت آن یاری داد. نیروهای دوست محمدخان در اندک مدتی قندهار را مطیع کردند و از آنجا متوجه هرات شدند. هرات اگرچه طبق قرارداد ۱۸۵۷ پاریس اسماً از ایران جدا شده بود، در نتیجه زیرکی‌های میرزا آقاخان صدراعظم نوری تا سال ۱۸۶۳ همچنان به ایران وابسته باقی ماند. بریتانیا در همان سال ۱۸۵۷ قرارداد دیگری را با افغانستان امضاء کرد که به موجب آن اختیارات ضروری برای کمک به دوست محمدخان جهت تصرف هرات در سال ۱۸۶۳ را به آنان داد. در این سال نیروهای دوست محمدخان به یاری بریتانیا هرات را تصرف کردند. شماری از کارگزاران بریتانیایی از قبیل الدر پاتینجر^۱، هنری راولینسون^۲، ریچموند شکسپیر^۳ و د. آرسی تاد^۴ در دسیسه تسلط دوست محمدخان بر هرات در سال ۱۸۶۳ فعالانه مشارکت داشتند.^۵

1. Elder Pottinger

2. Henry Rawlinson

3. Richmond Shekespear

4. D'Arcy Todd

۵. جای تأسف دارد که برخی از مفسران متعصب مسائل تاریخی مربوط به عصر امیرکبیر همه اسناد و حقایق کشف شده در باره عدم تاثیر قرارداد پاریس در مسئله جدایی هرات از ایران را نادیده گرفته و به دلیل تعصب در قربانی کردن شخصیت میرزا آقاخان صدراعظم نوری در قبال قهرمان پروری از شخصیت امیرکبیر همچنان قرارداد ۱۸۵۷

تا این تاریخ کارگزاران بریتانیایی توانستند نفوذ مؤثری را در کابل برقرار کنند و این امر می‌توانست از دست رفتن کامل نقش و نفوذ بریتانیا در تهران را تا حدودی جبران نماید. همچنین تحکیم حکومت دوست محمدخان توانست میزان نگرانی‌ها را در کلکته کاهش دهد.

برای حفظ موقعیت‌های جدید در افغانستان، پنجاب و کشمیر بریتانیا خود را ناچار می‌دید که تهدیدها و تنفرتان را نسبت به هند بریتانیا از بین ببرد. اما با ادامه بازی بزرگ بریتانیا موظف به حمایت از دوست محمدخان و امیرنشین افغانستان از طریق تحکیم سرسختانه سازمان سرزمینی منطقه می‌دید. میرزا آقاخان صدراعظم نوری، نخست‌وزیر ایران با تصرف هرات به شورش‌های محلی در سرزمین‌های تابع ایران در آسیای مرکزی پایان داد. بریتانیایی‌ها با اختراع کشور جدید افغانستان در سال ۱۸۶۳ موفق شدند سرحدات ایرانی - افغانی را در سیستان مشخص کنند. حکمیت مرزی ژنرال فردریک گلدسمید در سال ۱۸۷۲ خط مرزی دو کشور را در میانه توابع قدیمی ایران در سیستان و بلوچستان تعیین کرد. در این فرایند مرزسازی، نیمه بزرگتر سیستان واقع در شرق به افغانستان و هند و بریتانیا داده شد. این حکمیت مرزی جناح باختری افغانستان را در دوره حکمرانی امیر شیرعلی خان تقویت نمود. با وجود این افغان‌ها دومین جنگ خود را با بریتانیا در سال ۱۸۷۸ به راه انداختند که تا ۱۸۸۰ ادامه یافت. بریتانیا بعد از این جنگ کنترل روابط خارجی افغانستان را برعهده گرفت و به شکل مؤثری جایگاه این کشور تازه تأسیس شده را تا سطح تحت‌الحمایگی خود کاهش داد. برخی منابع وزارت خارجه هند بریتانیا حکایت از آن دارند که دلیل اصلی بروز این جنگ شخصیت ناپایدار و تحرکات عصبی نایب‌السلطنه هند، لرد لیتن^۱ بود. افسران امپراطوری هند بریتانیا که در

→

پاریس را آغاز جدایی هرات از ایران اعلام می‌دارند تا بتوانند دریک تحریف سیاسی تاریخ وصله خیانت را به آسانی به او بچسبانند.

برابر لیتن ایستادند، میزان درخور توجهی از همکاری با وی را در پایان دادن جنگ از خود نشان دادند. این پدیده به تثبیت قدرت در کابل در دست امیر دیگری انجامید که حتی از شیرعلی خان هم متعصب تر و بدخوی تر بود. در دوره حکمرانی این شخص که عبدالرحمن خان نام داشت کاپیتان الجرنون دیوراند^۱ از افسران سرشناس حکومت هند بریتانیا، مرز میان افغانستان و هند بریتانیا را در سال ۱۸۹۳ تحدید حدود و علامتگذاری کرد. هرچند او طرح ژئواستراتژیک ایجاد و استفاده از افغانستان به عنوان یک کشور سپری^۲ میان دو امپراتوری بریتانیا و روسیه را پیش برد، ولی نتوانست بر بدبینی نسبت به آینده افغانستان به عنوان یک کشور یا یک ملت واقعی چاره‌ای بیابد.

به هر حال، با علامتگذاری مرزهای جداکننده افغانستان از هند بریتانیا، بخش درخور توجهی از پشتونستان به نیمه باختری هندوستان داده شد که بعدها کشور پاکستان در آنجا پدیدار آمد و چیترا نیز به کشمیر ملحق شد. به تلافی این کاستن از وسعت افغانستان، کاپیتان دیوراند بخش‌هایی از بلوچستان را که از دوران باستان تا آن هنگام تابع فدراتیو ایران در مناطق مرزی باختر هند بود- به افغانستان بخشید. از دیوراند در منابع دیپلماتیک بریتانیا با تمجید یاد می‌شود، ولی هنگامی که پاکستان در اواسط قرن بیستم ایجاد شد، اقدامات عجیب و غریب او در به هم ریختن سرزمین‌های مرزی به صورت منشأ اصلی اصطکاک و منازعات سرزمینی میان افغانستان و پاکستان درآمد.

به رغم شیوع روسیه‌هراسی در سراسر امپراتوری بریتانیا، لندن و پترزبورگ زمینه‌های مشترکی برای همکاری در امور ژئوپولیتیک در دیگر مناطق جهان داشتند. سال‌های اولیه قرن بیستم، تلاش برای پذیرفتن نقشه سیاسی دگرگون‌شده اروپا را گواهی می‌دهد. این تلاش در محتوای کنوانسیون ۱۹۰۷ روسی-بریتانیایی خودنمایی پیدا کرد: کنوانسیون‌هایی که کشورهای ایران، افغانستان و تبت را به دو منطقه نفوذ میان آن دو قدرت تقسیم کرد (در مورد

ایران منطقه میانی بی طرفی که زیر نفوذ خارجی نبود برای دولت محلی باقی ماند). انگیزه روس‌ها و بریتانیایی برای رسیدن به این تفاهم تفاوت‌هایی اساسی داشت: روسیه دلوپس افزایش تهدید آلمان در اروپا بود و می‌خواست دغدغه کمتری در خاور داشته باشد؛ حال آنکه دغدغه ژئواستراتژیک بریتانیا در حفظ امنیت امپراتوری هندوستان همچنان پیچیده برجای ماند. بریتانیایی‌ها حداقل در روی کاغذ حتی اندیشه حمله به روسیه در ماوراءخزر و از آنجا به دریای خزر و قفقاز تا دریای سیاه را مد نظر داشتند. اما واقعیت در عمل با این طرح تفاوت داشت. بریتانیا نه تنها در عبور از گذرگاه‌های شمالی ناتوان بود، بلکه به قدر کفایت در پادگان کردن هند نیز توانایی نداشت. فراهم کردن ارتشی که به خاطر داشتن فیل می‌توانست وظیفه حمله به روسیه را در قلمرو خودش برعهده بگیرد کاملاً غیرعملی بود. از این‌رو آنها هنوز ترجیح می‌دادند تا امیرنشین افغانستان را به عنوان یک منطقه سپری، ظاهراً علیه پیشرفت‌های بی‌رحمانه روسیه به سمت سرحدات شمالی هندوستان حفظ کند. در عین حال ترس از روسیه جهت ریختن طرحی برای یک ارتش زمینی که بتواند با حمله مستقیم یا درگیری در عملیات قبل از اشغال مقابله نماید، به برخی از مناطق هند کشیده شد. در حالی که روسیه آشکارا در رشد و تقویت ارتش منسجم از طریق بسیج کردن آسیای مرکزی توانایی داشت، بریتانیا در تلاشی گسترده توانست در سال ۱۸۷۸ تنها دو هنگ برای حمله به افغانستان آماده سازد.

در دهه ۱۸۸۰ روسیه در ترکستان و پامیر پیشرفت عمده‌ای داشت. رویارویی در بازی ژئوپلیتیک روسیه و انگلیس از غرب افغانستان و آسیای مرکزی به سمت خاور تا نزدیکی چین تغییر مکان کرده بود. در دوره فرمانروایی لرد ریپون^۱ که به وسیله نخست‌وزیر گلاستون^۲ گماشته شده بود، بازی بزرگ در حالت یک وقفه نسبی قرار داشت. ریپون با ایده ایجاد مناطق سپری و رشوه دادن به حکام محلی جهت وفاداری آنها مخالف بود. او نه تنها به تشریفات

1. Lord Ripon

2. Gladstone

محلی معتقد نبود بلکه عصاره‌ای را به وجود آورد که بر اساس آن بازی بزرگی را شکل داد که هند بریتانیا را آن‌طور که باید باشد می‌ساخت. فراتر، او ترجیح داد از این فرمان‌گلاستون هواداری کند که کارگزاران بریتانیایی در نقاط دور با توجه به اینکه توسط یک قدرت بزرگ اعزام می‌شوند، باید خوب انجام وظیفه نمایند. این شرایط در دهه ۱۸۹۰ با گماشته شدن لرد جرج کرزن به فرمانروایی جدید هند تغییر کرد. کرزن تنها شخصی بود که به درد بازی ژئوپلیتیک در خاور می‌خورد. او یک انسان رؤیایی بود که درباره جغرافیای سیاسی آسیای جنوبی و مرکزی ایده‌هایی داشت. در حقیقت او متفکر بزرگ اصلاح جغرافیای سیاسی خاور محسوب می‌شد. لرد کرزن از طرف نماینده‌اش یانگ هس یاند که بازی بزرگ را دوباره از سر گرفت، مساعدت می‌شد. اما او از خطرات درماندگی که ممکن است برای یک کارگزار رخ دهد غافل بود. کسی به طور کامل دستورات را به اختیار خودش ترجمه و تعبیر می‌نماید.

با شروع قرن بیستم، بازی بزرگ به اوج خود رسید. رقابت‌های روسیه و انگلیس بر رقابت‌های سایر قدرت‌ها سایه افکنده بود. ژئوپلیتیک استعماری در اروپا با درگرفتن جنگ جهانی اول به اوج خود رسید. معاهده ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ ورسای، آرایشی دوباره در نقشه سیاسی اروپا و مستعمرات اروپا در آسیا و آفریقا به وجود آورد. آلمان و ایتالیا مستعمرات خود را از دست دادند و امپراتوری عثمانی نیز فروپاشید. در نتیجه این اتفاقات شماری از کشورهای جدید در خاورمیانه، آفریقای شمالی و اروپای خاوری پدید آمدند. در اثر معاهده صلح ورسای، بریتانیا و روسیه به عنوان دو ابرقدرت با تمایلات جهانی ظاهر گشتند. بریتانیا و روسیه با اینکه بازی بزرگشان هنوز در خاور کاملاً جریان داشت، پای در دوره زمانی پس از پیمان ورسای گذاشتند و نظام جهانی دوقطبی را شکل دادند که در سراسر قرن بیستم برقرار بود. بریتانیا در دوره پس از جنگ جهانی دوم بیشتر مستعمراتش را به‌ویژه در خاور حفظ کرد. ولی با از دست رفتن هند، دیگر به‌عنوان یک ابرقدرت توانمند در رقابت با اتحاد شوروی دوام

نیاورد. اتحاد شوروی در نظام دوقطبی جایگزین ابرقدرت روسیه شده بود. قدرت بریتانیا در در دوره پس از جنگ جهانی دوم جای خود را به ایالات متحده آمریکا داد. رقابت‌های آمریکا-شوروی تا دهه ۱۹۹۰ که نظام دوقطبی با فروپاشی اتحاد شوروی و پیمان ورشو از هم پاشید، ادامه یافت. از آن پس ایالات متحده تلاش کرد تا از طریق یک سلسله برنامه‌ریزی‌های ژئوپلیتیک از جمله پی‌گیری ژئواکونومیک جهانی ساختن اقتصاد بازار آزاد و ژئواستراتژیک مبارزه جهانی با «تروریسم» کوشید تا یک نظام سلسله‌مراتبی تک‌قطبی را بر جهان مسلط سازد، ولی هم‌اکنون که این مقدمه به رشته تحریر درمی‌آید همه نشانه‌ها حکایت از عدم موفقیت ایالات متحده در این راستا دارد و به گمان می‌آید که جهان ژئوپلیتیک به سوی شکل‌دهی به یک نظام چندقطبی در حرکت است.



سپاس نامه

در کاوش برای جمع‌آوری اطلاعات در مورد امیرنشین خزیمه، از آگاهی‌ها، افسانه‌ها و خاطرات شخصی شماری از اعضای همان خانواده برخوردار شدم. در حقیقت، اگر توجه، صرف وقت و ارائه آگاهی‌ها از سوی بی‌بی فاطمه خانم علم (خزیمه علم) و به ویژه امیرحسین خان خزیمه علم^۱ در کار نبود، این نوشتار هیچگاه آغاز نمی‌شد، چه رسد به اینکه سرانجامی گیرد. نسبت به هر دو آنان دین و سپاس فراوان دارم. هرگاه که نیاز به گردآوری دانسته‌ها از اشخاص در دور و نزدیک پیش‌آمد، امیرحسین خان خزیمه علم از هیچ فروگذار نکرد. امیر پرویز خان خزیمه علم هم با گشاده‌دستی و ویژه‌ای در تهیه بخش‌هایی که مستقیماً به خانواده خزیمه مربوط می‌شد، یاری‌رسان بود. از وی برای این یاری و به ویژه پافشاری‌اش در پرهیز از هرگونه گرایش به سود خانواده سپاس فراوان دارم.

پروفیسور کیث مک لاکلن^۲، از کارشناسان بسیار برجسته در مطالعات خاورمیانه بر جریان پیشرفت پروژه اصلی این نوشتار به دقت نظارت داشت و با پیشنهادها و آگاهی‌های ارزنده و سازنده خود بسیار یاری‌رسان بود.

۱. از آنجا که در این کتاب نقش خانواده خزیمه در دوران حکمرانی مرزرداری پیشین آنان مورد بررسی قرار دارد، از این پس، از اعضای این خانواده با عنوان کامل سنتی آنان «خزیمه» یاد می‌شود.

شمار دیگری از فرزندان که وقت و دانش خویش را با گشاده‌دستی در اختیارم نهادند عبارتند از: شادروان پرفسور ژان گاتمن^۱ از بزرگان مورد احترام در دانش جغرافیای سیاسی، که به درستی پدر جغرافیای سیاسی امروزم شناخته می‌شود، در این نوشتار صمیمانه همراهی داشت. گشاده‌دستی پرفسور گاتمن تا بدانجا بود که بهره‌گیری از برخی از نامه‌های شخصی خود به نگارنده را مجاز ساخت. سپاس فراوان خود را به روح بزرگ او پیشکش می‌دارم.

دکتر علی نقی عالیخانی وزیر اسبق اقتصاد ایران، رئیس اسبق دانشگاه تهران و مشاور کنونی بانک جهانی، روزهای بسیاری را به گفت و گو و تبادل رأی با نگارنده در جنبه‌های مختلف پیشینه خانواده خزیمه سپری کرد. آگاهی‌های گسترده وی از پیشینه خانواده خزیمه و آشنایی دست اول با سیاست‌های حکومت ایران در مورد افغانستان و اختلافات بر سر آب هیرمند، بارفراوانی در شکل‌گیری بخش‌های متعدد این اثر به همراه داشت. سپاس فراوان خود را پیشکش ایشان می‌نمایم.

هم‌چنین، پرفسور مالکلم یپ^۲ از برجستگان گرانمایه در پژوهش‌های تاریخی خاورمیانه، با دقت فراوان تمامی این اثر گسترده را خواند. برخی پیشنهادهای بسیار ارزنده ایشان بر ارزش کار افزوده است. سپاس ژرف خود را از این همه توجه و دل‌بستگی به ایشان پیشکش می‌دارم.

پرفسور تونی آلن^۳ جغرافی‌دان برجسته در مطالعات خاورمیانه با بررسی این اثر و آرایه پیشنهادهای ارزنده در پیشبرد متن یاری‌رسان بود. صمیمانه از ایشان سپاس دارم.

پرفسور محمدحسن گنجی، استاد ممتاز دانشگاه تهران که می‌توان بدون تردید ایشان را پدر پژوهش‌های نوین جغرافیایی در ایران دانست و ریشه در

1. Jean Gottman

2. Malcolm Yapp

3. J. A. Allan

سرزمین بیرجند دارد و نیز از دانسته‌های گسترده و دست اول نسبت به سرزمین‌های مرزی قائنات و بیرجند و نقش خانواده خزیمه در سرزمین‌های مرزی خاور ایران برخوردار است، از هرکوشی برای آگاهی نگارنده با دانسته‌های شخصی خود از منطقه مورد پژوهش و دسترسی به مدارک نوشتارهای مربوط به موضوع کوتاهی نوزید. پرفسور گنجی داوطلبانه بسیاری اسناد و مدارک و یادداشت‌های تجربی خویش را برایم ارسال داشت. راستی را، برای بازگویی سپاس فراوان خویش نسبت به ایشان و ازگان مناسبی نمی‌یابم. اندیشمند فرزانه دکتر ناصر رحیمی که دانش گسترده‌ای نسبت به مردمان و منطقه مورد پژوهش دارد، مندرجات متن را مورد بررسی قرار دارد. یادداشت‌ها و پیشنهادهای ایشان در کارآیی این اثر مشارکت موثری داشت. سپاس فراوان خود را مدیون ایشانم.

دکتر منوچهر آگاه، دانشگاهی برجسته و مورد احترام، با دقت و گشاده‌روی سراسر متن را خواند و پیشنهادهای ارزشمندی ارائه نمود.

در اینجا بر خود می‌دانم قدردان شادروان محمود فروغی باشم. ایشان که روزگاری سفیر ایران در افغانستان بود و شخصاً در مراحل از مذاکرات مرز رودخانه‌ای ایران و افغانستان درگیر بود، دانسته‌ها و تجربه‌های خویش در مورد مذاکرات معاهده نافرجام ۱۹۷۳ دو کشور را از راه نامه‌نگاری در اختیارم نهاد. من هرگز ایشان را ندیده و یا تماس نداشتم؛ با این وجود ایشان براساس توصیه‌های دکتر عالیخانی و امیرحسین خان خزیمه علم کلیه دانسته‌های خویش را در مورد اختلافات و مذاکرات مرزی ایران و افغانستان برایم ارسال داشت.

بانو نیره سعید انصاری (فتوحی) با مهربانی یادبودهای خانوادگی خویش در مورد پدر بزرگش میرزا سیدخان وزیر خارجه در دوره ناصرالدین شاه قاجار که بیشترین بخش‌های مرزهای خاوری ایران تحدید حدود گردید، را با من در میان نهاد. بسیار سپاس دار ایشان و همسرشان آقای نصرالله فتوحی هستم که هیچ‌گاه از تشویق فروگذار نکردند.

هم چنین سپاس دار تشویق‌ها و راهنمایی‌های ارزنده کسانی هستم که نامشان را به ترتیب حروف الفبا می‌آورم: آقای امیر خسرو افشار، دکتر مصطفی الموتی که موجبات آشنایی نگارنده با امیرحسین خان خزیمه علم را فراهم آورد، آقای فرهود برنجیان، دکتر قباد داریوش، خانم مارگارت دیویس^۱ و خانم پاملا دیویس^۲ هر دو از بنیاد یوروسویک^۳، پرفسور ریویچی هارا^۴، دکتر حسن کیوده، دکتر جمشید ملک محمدی نوری، شادروان عبدالحسین مفتاح، آقای ارسلان نیرنوری، آقای کامبیز سالاریان، خانم پروین صوفی سیاوش، دکتر احمد توکلی، و دکتر حسن یاسری، و در تهران آقای غلامرضا فیروزیان.

در میان نهادها، مرکز اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران شماری از برخی اسناد آشکار شده مربوط به توافق‌های مرزی ایران و افغانستان را با گشاده دستی بسیار برایم ارسال داشت. توجه ارزشمند مدیران محترم آن دفتر را پاس می‌دارم.

هم چنین، سپاس فراوانم را پیشکش کارکنان اداره اسناد عمومی (بریتانیا)^۵، کارکنان اداره اسناد و کتابخانه هند (امپراتوری بریتانیا)^۶، کارکنان کتابخانه دانشکده خاور و افریقاشناسی^۷ دانشگاه لندن، کارکنان کتابخانه موزه بریتانیا^۸ و نیز کارکنان بخش اسناد دفتر نخست‌وزیری سابق ایران می‌نمایم.

کار خانم نورما ادواردز^۹ در سامان‌دهی چاپ کامپیوتری متن [انگلیسی کتاب] درخور سپاس و قدردانی فراوان است.

در پایان، ولی نه بعنوان کمترین، از همسرم ناهید مجتهدزاده که در ساعت‌های طولانی روزهای پرشمار در مدت چهار سال کار پی‌گیر تهیه این اثر

1. Margaret Davis

2. Pamela Davis

3. UROSEVIC

4. Ryuichi Hara

5. Public Record Office

6. India Office Library and Records

7. SOAS

8. British Library

9. Norma Edwards

شکیبایی و تفاهم چشمگیری داشت، صمیمانه سپاسگزارم. وی هر آنچه از یاری و تشویق در به سامان رساندن کار لازم بود، دریغ نورزید. فرزندانم توسکا (نیره) و الیکا (نجمی) در دنیای کودکی خود نشان دادند که می‌دانند پدرشان سرگرم «کار مهمی» است.

پیشگفتار

ابر و باد و مه خورشید و فلک درکارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

در یکی از روزهای ماه اکتبر ۱۹۸۹ بود که با امیرحسین خان خزیمه علم آشنا شدم. وی با نام من بعنوان یک نویسنده یا پژوهشگر آشنا بود، ولی از این که حوزه پژوهشی من جغرافیای سیاسی است آگاهی درستی نداشت. هدف ایشان از دیدار بهره‌گیری از رایزنی‌های من در مورد طرحی که در ذهن داشت بود: نوشتن خاطرات، سرگرمی مفیدی که شماری از دولتمردان رژیم پهلوی در دیار بیگانه پیش گرفته‌اند. هنگامی که دامنه گفت و شنود گسترده شد، وی اشاره‌هایی به نقش پدر بزرگش در جریان تعیین و ترسیم مرزهای سیستان از سوی افسران انگلیسی در سده نوزده نمود.

همانند بسیاری دیگری از ایرانیان، نام «خزیمه»ها، «علم»ها و «خزیمه علم»ها را شنیده بودم، بی آنکه بدانم کدام از آنان کدامین است و میان نام‌های یاد شده چه پیوندی وجود دارد. نیز می‌دانستم که آنان از تبار خانواده‌ای بودند که در سرزمینهای خاوری ایران در خراسان و سیستان و نیز در حکومت ایران دوره پهلوی نفوذ ویژه‌ای داشتند. آنچه نمی‌دانستم اینکه آنان خود از روزگاران دور بر بخش‌های خاوری ایران حکمروایی تقریباً مستقلی داشتند. می‌دانستم که امیر اسدالله علم از نزدیک‌ترین یاران همدم و همراز و نخست‌وزیر محمدرضا شاه

بود، و در بین سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۷ که پهلوی دوم مقتدرانه بر ایران حکومت می‌کرد، بعنوان وزیر درباری پر قدرت و مورد اطمینان وی را یاری می‌داد.^۱ هم‌چنین با نام امیرحسین خزیمه علم بعنوان نماینده مجلس شورا و سنا آشنا بودم. حتی واژه «امیرقاین» را شنیده بودم، ولی برای من همانند بیشتر ایرانیان، عنوان یادشده مفهومی انتزاعی بود که در گویش روزانه گاه بعنوان مثال در اشاره به مفاهیمی چون «اقتدار» و یا «شکوه همراه با خودپرستی» بکار می‌رفت. در جریان گفت و گو با امیرحسین خان دریافتم که وی از آخرین امیران خزیمه بود که نیاکانش سده‌ها امیران قاین و سیستان بودند. در حقیقت، با مردی سخن داشتم که شاهد شیوه سنتی حکمرانی پدرانش در دوره قاجار بود، مردی که در جریان جنگ جهانی دوم در سن بیست و سه سالگی به دلیل نفوذ خانوادگی در منطقه، در نظام تمرکز یافته حکومت پهلوی اول استانداری سرزمین‌های حساس سیستان و بلوچستان را برعهده گرفت. آخرین امیر خزیمه، در دوره پهلوی دوم نیز به مدت بیست و نه سال نمایندگی سرزمین‌های خاوری ایران در مجلس‌های شورا و سنا را تا فروپاشی رژیم پهلوی در پی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ برعهده داشت.

در ادامه گفت و گو با امیرحسین خان، وی اشاره‌های بیشتری به نقش خانواده خود در سرزمین‌های مرزی خاوری ایران کرد. گفت‌وگوی یادشده در مجموع افق‌های کاملاً نوینی از موضوع مهمی برای پژوهش در برابرم گشود. در پایان دیدار چالش تازه‌ای پیش رویم نمودار گردید، چالشی که نمی‌توانستم آن را نادیده انگارم، موضوعی تازه و دست نخورده اما دشوار برای پژوهش که تا آن هنگام کسی در آن گام ننهاده بود.

مطالعه گسترده جغرافیای سیاسی سرزمین‌های مرزی خاوری ایران هیچ‌گاه مورد توجه قرار نگرفته بود، و من تقریباً بی‌گمان بودم که هیچ کس خانواده خزیمه و نقش

1. Alam, Asadollah, *The Shah and I*, (The Confidential Diary of Iran's Royal Court, 1969-1977), introduced and edited by Alinaghi Alikhani, London, 1991, The Introduction.

آنان در جغرافیای سیاسی منطقه یادشده را مورد مطالعه قرار نداده است. این چالشی بود که ارزش رویارویی داشت و فرصتی که نمی‌بایست از دست می‌رفت.

تکاپوی آغازین درستی گمان‌هایم را نشان داد. دانستنی‌های چاپ شده درباره خانواده خزیمه کمتر و پراکنده‌تر از آن بود که معمولاً انتظار می‌رود. با این وجود، من به چشمه سرشار آگاهی‌ها و یادبودهای خانوادگی خزیمه‌ها دسترسی داشتم. افزون بر آن، اسناد وزارت خارجه بریتانیا در اداره اسناد عمومی بسیار ارزشمند بود. دریایی از اسناد دست‌نخورده از نامه‌نگاری‌های دیپلماتیک بریتانیا، که با تمرکز حیرت‌آور بر نقش خانواده خزیمه در سرزمینهای مرزی خاوری ایران و در جریان تحدید حدود مرز میان ایران و افغانستان، و ایران و کلات (اکنون پاکستان)، در انتظار کشف و استخراج بود.

در جریان کار پژوهشی، دریافتم که نقش حکومت مرزداري خزیمه (امیرنشین خزیمه)^۱ در استان‌های مرزی خراسان و سیستان و بلوچستان، و در گذران تکاملی مرزهای جداکننده این استان‌ها از افغانستان و پاکستان، احتمالاً چشمگیرترین ویژگی جغرافیای سیاسی منطقه است. کشف دوم من این بود که این جنبه از جغرافیای سیاسی ایران خاوری هیچگاه مورد پژوهش قرارنگرفته و از این رو، تلاش در پژوهش یادشده کمکی به شناخت جغرافیای سیاسی منطقه خواهد بود. هم چنین دریافتم که پیشینه و گذران تکاملی مرزهای خاوری ایران که از نخستین نمونه‌های پیدایش مرزهای نوین در جهان است، مورد بررسی پژوهشی جدی قرار نگرفته است.

نتیجه‌گیری طبیعی از آنچه گفته شد، تنها می‌توانست این باشد که دست یازیدن به پژوهش جدی گذران تکاملی این مرزها و نقش امیران خزیمه در آن، نه تنها بر دانش جغرافیای سیاسی سرزمینهای خاوری ایران خواهد افزود، بلکه

۱. از آنجا که حکمرانی امیران خزیمه بر این بخش پهناور از سرزمینهای مرزی خاوری ایران از خراسان تا سیستان و بلوچستان گسترده‌تر بود، حکمرانی آنان در آن منطقه را به نام «امیرنشین خزیمه» خواهم خواند.

دانسته‌ها را در زمینه تأثیر سیاسی تاریخی رقابت‌های روسیه و انگلستان بر حیات سیاسی و مرزها در ایران از نگرشی ایرانی بیشتر خواهد کرد.

پیشینه آموزشی من در مطالعات جغرافیایی و تاریخی ایران، سرمایه مهمی در پژوهش یادشده بود، و دسترسی به منابع و مدارک اندک فارسی که برجای مانده است، یاری نمود تا دریابم که ایرانیان خود چگونه به مسئله تحدید حدود مرزهای خاوری کشورشان می‌نگرند.

شاید آنچه بیشتر از این منابع و مدارک آشنایی مرا با شیوه برخورد ایرانیان در این زمینه گستراند، دست رسی به آگاهی‌ها و خاطره‌های شماری از ایرانیان دست‌اندرکار تعیین مرزهای خاوری کشور بود که از تنی چند آنان در سپاس‌نامه این اثر یاد شده است.

آنچه در اینجا می‌تواند «دست‌آورد نهایی کار» شمرده شود، نه تنها مجموعه‌ای آگاهی درباره گذران تکاملی مرزهای خاوری ایران و یا نقش حکومت مرزداری خزیمه در این گذران است، بلکه بررسی این گذران تکاملی بر اساس مفاهیم حکومت و مرز در جغرافیای سیاسی و در راستای تاریخ حکومت و مرز در ایران نیز می‌باشد.

در پهنه‌ای گسترده، امیدوارم که این دست‌آورد بتواند افزایشی باشد بر انبوه آگاهی در جغرافیای سیاسی، و در جلوه‌گاهی خودی، امیددارم که تازه‌هایی آموخته باشم از کار شگرف جغرافیا - ابر و باد و مه خورشید و فلک - و نان خود را به تمامی در غفلت از چگونگی‌های پرشگفت‌گردش دنیای جغرافیایی نخورده باشم.

در پایان شایان یادآوری است که طرح اصلی این پژوهش که به صورت رساله دکتری در دانشگاه لندن ثبت شده است، پیرامونی گسترده‌تر از این اثر دارد و مطالب آن از آنچه در این کتاب آمده بیشتر و طولانی‌تر است.

پیروز مجتهدزاده

لندن، نوامبر ۱۹۹۵

مقدمه

نگاهی به گذران تکاملی «حکومت» و «مرز» در ایران

مطالعه روند شکل‌گیری مرزهای خاوری ایران، شاید یکی از بهترین راه‌ها برای آشنایی با این حقیقت باشد که، فروپاشی سرزمینی دهشت‌انگیز ایران در سده نوزده میلادی ریشه در ناآشنایی خود ایرانیان با تاریخ جغرافیایی و جغرافیای سیاسی کشورشان در درازای تاریخ، داشته است.

تاریخ و جغرافیا در ایران مورد بی‌توجهی توجیه‌ناپذیری بوده و هست، با وجود زیان فراوانی که از این بی‌توجهی حاصل کشورمان شده است. اگر پدران ما در دوران صفویان، برای مثال، می‌دانستند که نظام حکومتی فدراتیو در این سرزمین چگونه آغاز شد و ساز و کار رابطه‌های افقی و عمودی ژرف میان حکومت و سرزمین، و اصل جدایی‌ناپذیری حکومت و سرزمین چگونه درگذر زمان قوام گرفت، و رابطه حکومت مرکزی و حکومت‌های خودمختار و نیمه خودمختار پیرامونی تا چه اندازه حساس بوده است، به هنگام فراگیری و بازیابی این نظام حکومتی ویژه در دوران نوین این نکات مورد توجه آنان قرار می‌گرفت و فروپاشی سرزمینی سده نوزدهم روی نمی‌داد و کژروی‌های سیاسی پس از آن بروز نمی‌یافت.

اما آن‌گونه که پیش‌آمد، در نتیجه این بی‌توجهی نظام حکومتی فدراتیو درخشان ایرانی، از روزگاران صفوی، بدل به نظام مبهمی به نام «ممالک

محروسه» شد و در دوران قاجاری به پرتگاه نظام «ملوک الطوائفی» فروافتاد و فروپاشی سرزمینی گسترده سده نوزده و پیدایش کاپیتولاسیون را سبب گردید، و حاصل آن سستی و فروافتادگی سیاسی ایران بود.

اگر این دگرگونی در نقش‌آفرینی سازو کار حکومت فدراتیو ایرانی شناخته نشود، علل رویدادهای تاریخی دو سده اخیر که چهره جغرافیای سیاسی ایران را به گونه کنونی درآورده است، روشن نخواهد گردید. برای آشنایی با این علل و عوامل است که به ناچار باید این مقدمه بر چگونگی شکل‌گیری مرزهای خاوری ایران را با اندکی تفصیل، به چگونگی پیدایش و روند شکل‌گیری «حکومت» و «مرز» در ایران، اختصاص داد.

زیربنای «حکومت»^۱ و «مرز» در ایران

واژه «ایران» به معنی «سرزمین آریاییان» است. از دید سیاسی، این نام به کشوری داده می‌شود که در جنوب باختری آسیا واقع است، در آن بخش از گیتی که اصطلاحاً «خاورمیانه» خوانده می‌شود. با گستره‌ای برابر با ۱،۶۴۸،۱۹۵ کیلومتر مربع، ایران از شمال به دریای خزر و جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان، نخجوان و ترکمنستان، از خاور به افغانستان و پاکستان، از باختر به ترکیه و عراق، و از جنوب به خلیج فارس، دریای عمان و گوشه شمال باختری اقیانوس هند محدود است.

از دید جغرافیایی، این نام پهنه‌ای گسترده‌تر از کشور ایران را دربر می‌گیرد. این نام سراسر فلات ایران را شامل می‌شود. از دید فرهنگی، این نام دربرگیرنده همه مردمانی است که بر اساس آیین ایرانی سر می‌کنند و به زبان‌های ایرانی، شاخه‌ای از خانواده زبان‌های هند و اروپایی، گویش دارند، مردمی که به فارسی سخن می‌گویند یا به کردی، لری، مازندرانی، گیلک، بلوچی...

گفته می‌شود که نخستین ایرانیان، از گروه‌های کوچ‌نشین از ریشه هند و

اروپایی بوده‌اند که از خاور و باختر دریای خزر به جنوب حرکت کردند. با گذشت زمان بر ساکنان بومی این سرزمین چیره شدند و آنان را میان خود حل کردند. باور عمومی بر این است که شاخهٔ پارسی از ایرانیان، نخست انشان را، در آستانه سدهٔ هفتم پیش از میلاد، به اختیار گرفتند، سرزمینی که کانونش را تپهٔ مالیان در فارس می‌دانند. آمدن کوچ نشینان ایرانی، همانند سکیان، سَرمدیان و هیتالیان، از شمال خاوری به داخل این کشور، تا میانهٔ سده ششم میلادی ادامه پیدا کرد.^۱

نقش‌آفرینی این مردم در پیدایش و گسترش شهروندی، از سدهٔ ششم پیش از میلاد، هنگامی که امپراتوری پارس پدیدار آمد، تا سدهٔ هفتم میلادی که ایران به دست عربان افتاد، در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. تاریخ‌های نوشتهٔ ایرانی درگذران رویدادهایی چند از میان رفته است. آگاهی ما از تاریخ پیش از اسلام ایران، یک سره از آگاهی‌هایی استخراج شده است که نوشته‌های عبری، یونانی، رومی، و عرب به دست می‌دهند.

اگرچه منابع یادشده، اشاره‌هایی به ایران و نقش‌آفرینیش در دنیای کهن دارند، در خور توجه است که تقریباً همهٔ این منابع از ایران به عنوان یک دشمن و نه به عنوان یک دوست یا یک موجودیت سیاسی سوم سخن گفته‌اند. به این دلیل، جای شگفتی ندارد که دنیای متجدد ما تا این اندازه با اهمیت نقش ایران در دنیای کهن نا آشنا است. پرفسور ایلیف گوید:

«با توجه به نقش بزرگی که انسان آریایی در تاریخ جهان داشته است، اصل و ریشهٔ ما (بازماندگان آنان) و سرزمینی که گاهواره نژاد ما بوده است، چه بیگانه می‌نماید. شهروندی‌های عبری، یونانی و رومی را انسان باختر زمین همراه شیرمادر به خود می‌گیرد. دورنمای گسترده شهروندی ایرانی که نیاکان ما از آن برخاسته و شکوفا شدند، به فاصلهٔ ماه از زمین، برای این فرزندان دور می‌نماید. تاریخ نخستین این شهروندی، نزد ما

محدود است به اشاره‌های گاه‌گاهی به دوران‌هایی که ایران زمین در ارتباط با اورشلیم و یونان بود. دل‌بستگی و احساس مشترک ما یک سره در اختیار آوارگان یهود، افسانه‌های دراماتیک ماراتن و ترموپیل، رژه ده‌هزار سرباز، و یا ستاره زودگذر اقبال اسکندر مقدونی است. در میان این رویدادها، اشاره‌هایی گذرا دیده می‌شود به گستره قلمرو اهورا (کتاب استر^۱) از تورات، سوره‌ای که می‌گوید، از هند تا اتیوپی، پیشینه فرمان کوروش پادشاه پارس (کتاب عزرا^۲) از تورات، سوره یکم، ابتکار داریوش به هنگام دست‌رسی به تاج و تخت، و یا پیدایش زرتشتی‌گری. بخشی از دلایل این وضع، بدون تردید این است که ایران تاریخ نوشته شده خودش را ندارد. نه هرودت از میان ایرانیان برخاست (و در میان آنان زیست) و نه گزئفن. آگاهی ما، باهمه پراکندگی، از بیگانگان رسیده است، از یهودیان و یونانیان، دشمنان ملی ایران^۳. و این کمبودی بزرگ است.^۴

خود ایرانیان، تا همین اواخر، آگاهی از تاریخ باستان خود را از تاریخ‌نویسان اسلامی و عرب می‌گرفتند و از افسانه‌های حماسی شاهنامه فردوسی (۱۰۲۰ میلادی) که براساس ترجمه کتاب گم شده خدای نامه اواخر دوره ساسانی (۶۵۱-۲۲۴ میلادی) پدیدار آمد. یهودیان در نوشته‌های تاریخی خود دید دوستانه‌تری نسبت به ایران داشتند، ولی این نوشته‌ها به دورانی محدود می‌شود که روابط ایران و یهود را دربر می‌گیرد. به گفته دیگر، این نوشته‌ها به دوران نخستین هخامنشیان محدود می‌شود، به ویژه دوران کوروش، هنگامی که وی اسیران یهودی در بابل را آزاد ساخت:

1. Esther

2. Ezrai

۳. افزودن یهودیان باستان به جمع دشمنان ملی ایران، شاید گمان درستی نباشد.

4. J. H. Iliff "Persia and the Ancient World" in A. J. Arberry's *The Legacy of Persia* Oxford 1953, pp. 1-39.

«شکیبایی و مهربانی که کوروش بزرگ و برخی از جانشینانش نسبت به یهودیان نشان دادند، جای شگفتی نمی‌گذارد که آنان از ایرانیان به نیکی یاد کرده‌اند و روزگاران درازی را بدانان وفادار ماندند. به هنگام فتح بابل در سال ۵۳۹ پیش از میلاد، کوروش یهودیان را در آن سرزمین به اسارت یافت... پادشاه هخامنشی همدردی طبیعی را با آنان احساس کرد... (با رهاوندن آنان از اسارت) تردیدی نیست که وی پیش‌گویی اشعیای پیامبر را عملی می‌کرد».^۱

تاریخ‌شناس انگلیسی، لاکهارت، پس از گفتن سخن بالا، آیه مربوطه از سوره یاد شده از تورات را چنین نقل می‌کند:

«این پروردگار شماست... که از کوروش می‌گوید، او چوپان من است^۲، و در زمین آن‌کند که من می‌خواهم، به درستی که به اورشلیم خواهد گفت تو بنا خواهی شد و به معبد خواهی گفت زیربنای تو ریخته خواهد شد».^۳

نخستین هجوم بیگانه که سبب ویرانی گسترده و انتقال تاریخ نوشته‌های دوران هخامنشی شد، حمله مقدونیان بود. به جای نابود کردن این نوشته‌ها، اسکندر فرمان داد تا آن‌ها را به مصر برده و در کتابخانه‌ای با شهرت جهانی که وی در اسکندریه ساخته بود، جای دادند. گویند که این کتابخانه بعدها، به هنگام هجوم عربان به مصر، از میان رفت. این حقیقت که هجوم اسکندر به ایران انگیزه‌ای فلسفی داشت، و شهروندی پیشرفته ایران دوران هخامنشی جلب‌کننده اصلی توجه وی بود، به تأیید شماری از تاریخ‌دانان و دانشمندی که به مطالعات تاریخی توجه دارند، رسیده است. در پاسخ به نامه‌ای از نگارنده،

1. L. Lockhart, "Persia as seen in the West" in A. J. Arberry's the *Legacy of Persia*, op. cit., p. 326.

۲. «چوپان» در فرهنگ‌های یهودی و مسیحی به معنی استعاری گرفته می‌شود و منظور همان «پیامبر» است.

۳. همان منبع پیشین.

ژان گاتمن^۱ دانشمند برجسته جغرافیای سیاسی روزگار ما، در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۸۷ نوشت:

«... ایران می‌بایستی بخشی از جامعه انسانی «باختر» جهان بشری شمرده می‌شد، و من گمان دارم همین برداشت چیزی بود که اسکندر کبیر مقدونی، شاگرد ارسطو که به همین دلیل در راستای آیین بزرگ فلسفی باختر بود، در ایران یافت و همین انگیزه بود که تا آن اندازه توجهش را جلب کرد که می‌خواست ساختاری مسالمت‌آمیز و براساس همکاری‌های چند ملتیی را میان ایرانیان و یونانیان در درون امپراتوری بزرگی که می‌ساخت، پدید آورد...»^۲

اگر این انگیزه، هدف اصلی حمله به ایران بود، مسلماً اسکندر توانست جلوه‌هایی از آن را پدید آورد. ترجمه یونانی تاریخ نوشته‌های هخامنشی در اسکندریه، و مسلماً آن چه را که ایرانیان از یونانیان آموختند، زیربنایی را به وجود آورد که شهروندی جهانی انسان امروزی روی آن ساخته شده و تکامل یافته است. دانشمند برجسته ایتالیایی فیلیپانی رُنکُنی گوید:

«میراثی که از ایرانیان برای باختر زمین مانده است و هنوز هم در ایدئولوژی و اندیشه و در ساختارهای فرهنگی باختر زمین جلوه دارد، بی‌شمار است. اگر ریشه‌یابی و تشخیص چهره این پدیده‌ها گاه دشوار می‌نماید، علت این است که این میراث از راه فرهنگ‌های واسطه و الگوهای غربی به باختریان رسیده و جلوه‌هایی باختری یافته است... نخستین پدیده‌ای که می‌توانیم «ساختار عمودی حکومت» نامش دهیم، از شمار این میراث کهن است. این پدیده که از راه ساختار حکومتی امپراتوری واپسین روم و دوباره پیدایی آن در سده‌های میانه، به جهان امروز رسیده است، از راه ساختارهایی چون

1. Jean Gottmann

۲. پرفسور ژان گاتمن فقید در یادداشت جداگانه‌ای به تاریخ ۱۹ مه ۱۹۹۲ به نگارنده، نقل قول از نامه‌های خصوصی یادشده‌اش را مجاز ساخت.

سررداری و شوالیه‌گری که به گونه‌ای ابهام‌آمیز و در پوششی سلتیک-ژرمانیک به جوامع اروپایی راه یافته و بعدها جلوه‌ای مسیحی پیدا کرد.^۱

به هر حال، آمده است که آن چه از نوشته‌های هخامنشی مانده بود، همراه با آنچه در دوران اشکانیان و ساسانیان نوشته و برجای مانده بود، در حملهٔ عربان در میانهٔ سده هفتم میلادی از میان رفت.

گذار تکاملی مفهوم «حکومت»^۲ در ایران

حکومت، بُعد عمودی، ساختار سیاسی تشکیلاتی قانون است که بر بنیاد رضایت عمومی مردم در یک گروه انسانی مشخص، پای می‌گیرد. سرزمین، چهرهٔ افقی یا فیزیکی این ساختار است. به گفتهٔ دیگر، سرزمین جلوه‌گاه فیزیکی حکومت است و حکومت سازمان دهندهٔ سرزمین. یکان‌های سازمان یافته سیاسی، در گذشته، به گونهٔ حکومت‌های سرزمینی جلوه می‌داشتند و بعدها، به گونهٔ حکومت - ملت‌ها^۳ (حکومت متکی بر ملت یا شمار مردمان) درآمدند و مجموعه‌ای از این یکان‌ها نقشهٔ سیاسی جهان را به وجود می‌آورد. چکیده نخستین نظریه جغرافیایی حکومت، چنانکه پیتر تیلور یادآور می‌شود^۴، از سوی گاتمن (۵۲-۱۹۵۱)، هارتشورن^۵ (۱۹۵۰) و جونز (۱۹۵۴) پدیدار آمد. ژان گاتمن در نوشته‌ای زیرعنوان «گذران تکاملی مفهوم سرزمین»، در حالی که تأیید دارد که مفهوم سیاسی سرزمین در روزگار ما همچنان دستخوش دگرگونی بنیادی پُراهمیتی است، گاتمن می‌گوید:

«سرزمین، هم مفهومی سیاسی است و هم جغرافیایی. چراکه چهرهٔ

1. Prof. Pio Filippani-Ronconi, "The Tradition of Sacred Kingship in Iran" in George Lenczowski's *Iran Under Pahlavis*, USA, 1978, pp. 51-2.

2. STATE

3. Nation State

4. Taylor, op. cit., 135.

5. Hartshorne

جغرافیایی زمین هم جلوه‌گاه جدایی‌های سیاسی است، و هم از راه جریان سیاسی سازمان می‌یابد».^۱

پس از بیان این سخن، وی گفته‌ای از ارسطو در «فیزیک» را نقل می‌کند که «چیزی که در جایی قرار ندارد، وجود ندارد»، و به این دلیل، پیشنهاد می‌کند تعاریفی که خود از مفهوم سرزمین ارائه کرده است مورد پذیرش قرار گیرد. وی سرزمین را چنین تعریف کرده است:

«سرزمین بخشی از جلوه‌گاه جغرافیایی است که با ادامه فیزیکی قلمرو یک حکومت برابری پیدا می‌کند. این مفهوم جای‌دهنده فیزیکی و پشتیبانی دهنده بدنه سیاسی است که یک ساختار حکومتی به خود می‌گیرد. این مفهوم، پهنه فیزیکی یک سیستم سیاسی را معرفی می‌کند که در یک حکومت - ملت و یا در بخشی از آن که از گونه‌ای از اقتدار برخوردار باشد، قوام می‌گیرد».^۲

این تعریف که به مراتب کارتر از تعاریف ارائه شده از سوی دیگران است، تردیدی در جدایی ناپذیری مفاهیم حکومت و سرزمین بر جای نمی‌گذارد. با این حال، شایان توجه است، در حالی که سرزمین بیشتر پدیده‌ای فیزیکی است، حکومت بیشتر جنبه‌ای سیاسی دارد.

مفهوم «حکومت» در ایران در دوران هخامنشیان، معنایی همانند معنای امروزی آن را یافت. نشانه‌ای در دست نیست که گویای شکل‌گیری مفهوم حکومت سرزمینی در دوران پیش از هخامنشیان باشد. اگر چه باستانشناس ایرانی، پرفسور عزت‌الله نگهبان سرآغاز «ایران» را در پدید آمدن «ایلام» می‌داند، حکومت هخامنشی (۳۳۰-۵۵۹ پیش از میلاد) با تعیین سازمانی اداری، مرکب

1. Jean Gottmann, "Evolution of the Concept of Territory", Social Science Information, Paris 1976, Vol. 14, Nos. 3.4, p. 3.

2. Ibid.

از ساتراپ‌ها یا پادشاهان خودمختار، فرماندهان نیروهای سواره و پیاده و دریایی، جمع‌کنندگان مالیات‌ها، بازرسان اداری و همچنین باگستراندن ارتباطات زمینی و دریایی مفهومی سیاسی پیدا کرد. همچنین، تقسیم سرزمین‌ها به ساتراپی‌های گوناگون که هر یک از سازمان اداری ویژه خود برخوردار بود، مفهومی جغرافیایی به «حکومت» در آن دوران داده شده و نخستین نظام فدراتیو، به معنی حقیقی، پدیدار آمد که به غلط «امپراتوری» خوانده می‌شود.^۱ هخامنشیان نظامی را بنیاد گذارند که توانمندی جهانی شدن را داشت. این فدراتیو از هندوستان در خاور زمین تا گیت (مصر) در باختر زمین گسترده بود. بنیاد گذارنده این حکومت فدرال، کوروش بزرگ (۵۲۹-۵۵۹ پیش از میلاد)، نخست بر کشور پارس (بخش جنوبی ایران) در امپراتوری مادها (۵۵۹-۷۰۹ پیش از میلاد) شاهی داشت. وی و جانشینانش این حکومت را گستراندند و فدراتیو نوین را پدید آوردند. آنان قلمرو خود را به چهل ساتراپی تقسیم کردند که سرزمین‌های میان ماورای آمودریا، سیند، ماورای قفقاز تا حدود آنچه امروز مُلداوی خوانده می‌شود، ماورای اردن و سوریه، بین‌النهرین و قبرس، گیت و لیبیه و جنوب خلیج فارس را در بر می‌گرفت.^۲ هر یک از این سرزمین‌ها از سوی پادشاه خود مختار خود اداره می‌شد، درحالی که شاه شاهان در پایتخت فدراتیو در پارس بر سراسر کشور بزرگ سروری داشت. شاه شاهان آورنده قانون نبود، بلکه دین‌ها و قانون‌های ملت‌های گوناگون مشترک‌المنافع را پشتیبان بود.

«قانون مادها و پارسها که دیگرگون ناشدنی بود، قانونی مقدّس شمره می‌شد... دیگر ملت‌های امپراتوری دین و آیین و داوران ویژه خود داشتند که از سوی شاه شاهان پشتیبانی می‌شدند...»^۳

۱. برای آشنایی بیشتر با این بحث نگاه کنید به احمد توکلی، «امپراتوری، شاهنشاهی» مجله آینده، سال نوزدهم، صفحه ۸۲۷ تا ۸۳۰
 ۲. کاظم ودیعی، مقدمه‌ای بر جغرافیای انسانی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۲۸۰، تهران ۱۳۵۳، صفحه‌های ۱۵۹ تا ۱۶۱.

3. Peter Louis Templeton, *The Persian Prince*, London, (1979), p. 14.

به پاسداری استقلال و هویت فرهنگی مستقل ملت‌های گوناگون فدراتیو بود که شاه شاهان خود را به دین ویژه‌ای بسته نمی‌ساخت.^۱ هنگام تسخیر سرزمین‌های تازه، مردم آن آزاد بودند دین و قانون و آیین ویژه خود را حفظ کنند و شاه بزرگ تلاش می‌کرد تا رفاه آنان در جامعه بزرگ هخامنشی تأمین گردد. هنگام تسخیر بابل، کوروش یهودیان اسیر را آزاد ساخت و آنان را به اورشلیم بازگرداند. هنگامی که وی در بابل بود، فرمان یا منشوری را صادر کرد که متن آن هنوز برجای مانده است.^۲ در این منشور، وی برابری همه مردم مشترک‌المنافع و دادگری برابر برای همه آنان را فرمان داد. در آن‌جا، گذشته از عنوان‌هایی چون پادشاه انشان و پادشاه چهارگوشه گیتی^۳، وی خود را پادشاه بابل، سومر و آکاد خواند. وی، در بابل، از خدای پارسیان سخن نگفت، بلکه نیایش و سپاس به درگاه «مردوخ» خدای بابل آورد. این برخورد روشن‌بینانه سیاسی، وابسته شدن داوطلبانه شماری از مردم سرزمین‌های دیگر، از جمله شهرهای یونانی چون قبرس، را به این نظام سبب شد.^۴ داریوش فدراتیو هخامنشی را به بیست کشور تقسیم کرد که هریک زیر نظر یک ساتراپ اداره می‌شد، میزان مالیات هر ساتراپ را مشخص ساخت و مالیات جمع‌آورندگانی را در هر کشور تعیین کرد و بازرسان سیار را که «چشم و گوش» شاه بزرگ خوانده می‌شدند، به سراسر فدراتیو روانه کرد تا کار ساتراپ‌ها و فرماندهان و مالیات جمع‌آورندگان را بررسی کنند و به شاه گزارش دهند. سکه‌های زرین «دریک»^۵ و سیمین «سیگلو»^۶ را رایج کرد تا داد و ستد بازرگانی را در سراسر فدراتیو آسان سازد، جاده شاهنشاهی را، از

1. Filippini-Ronconi, op. cit, p. 51-83.

۲. متن این فرمان یا منشور به زبان آکادی و به گونه استوانه‌ای است که هم اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.

۳. اشاره به تقسیمات کلی امپراتوری به چهار کشور که هریک به کشورهای کوچک‌تری تقسیم می‌شدند.

4. Templeton, op. cit. p. 15.

5. darics

6. siglus

شوش در خوزستان تا سارد در کرانه‌های دریای اژه، با شاخه‌هایی به تخت جمشید و دیگر مراکز مهم ساخت. تهیه نقشه این جاده و کشورهای متمدن در درازای آن را روی صفحه‌ای برنزی فرمان داد که باید نخستین نقشه جغرافیایی گویای جزئیات در تاریخ بشر باشد^۱، چاپار، یا سرویس پستی را با استقرار افراد و اسبان تازه نفس در مسافت‌هایی نسبتاً کوتاه، بنیاد نهاد، و کندن کانالی را در مصر فرمان داد تا دریای سرخ را از راه رود نیل (پیراوا) به مدیترانه وصل کند.^۲ سنگ نوشته‌ای در ذقادیق، نزدیک سوئز، پیدا شده است که گفته زیرین بر آن نقش شده است. گفته‌ای که آشکارا نمایانگر دل‌بستگی هخامنشیان به بهره‌گیری بازرگانی از راه‌های دریایی است:^۳

«چنین گوید داریوش شاه، من پارسیم و به یاری پارسیان گپت را گرفتم. من فرمان دادم به کندن این کانال از رود پیراوا به دریایی که از پارس بدان رسد. این کانال کنده شد، آن چنان که من فرمان دادم.»^۴

این برنامه‌ها شکوفا کردن رفاه اقتصادی را، از راه به هم پیوستگی بیشتر مردم گوناگون فدراتیو در ارتباطی بازرگانی، هدف داشت و آن نظام پیشرفته را به درستی شایسته‌عنوانی چون «مشترک‌المنافع ملل نیمه مستقل» می‌ساخت.

«با به هم پیوستن سراسر آسیای باختری و مصر در یک امپراتوری پایدار، پارسیان امکانات تازه‌ای را در پیشبرد زندگی اقتصادی (بشر متمدن) مطرح ساختند. داریوش بزرگ (۴۸۵-۵۲۱ پیش از میلاد) ارزش پیوستن پارس به هند و مصر، از راه دریا و خشکی، را دریافته بود.»^۵

۱. پیش از آن، بابلیان شکل‌هایی کلی از برداشت خود از جهان بر جای گذارده بودند.

۲. برای آشنایی بیشتر با این گونه موارد، نگاه کنید به کتاب

A.J.Arberry, *The Legacy of Persia*, Clarendon, Oxford 1953.

۳. مجتهدزاده، پیروز، شیخ نشین‌های خلیج فارس، انتشارات عطایی، تهران ۱۳۴۹، ص ۳۱.

4. E. A. Walis, *A History of Egypt*, London, (1902), p. 64.

5. R. H. Major, *India in the Fifteenth Century*, 1857, p. 15.

نقشی که حاکمان پارسی فدراتیو هخامنشی در پیشبرد شهروندی بشر داشتند چنان گسترده و پراهمیت بود که جهان این مشترک‌المنافع بزرگ ملت‌های نیمه مستقل را که آنان بنیاد نهادند، در سراسر تاریخ، به پارسیان نسبت دادند و کشور ایران را تا همین اواخر «پارس»^۱ می‌خواندند. اغلب فراموش شده است که این مشترک‌المنافع بزرگ از سوی هخامنشیان به سلسله‌های حکومتی زیادی که در درازای تاریخ از بخش‌های گوناگون این مشترک‌المنافع سربرآوردند، سپرده شد. سلسله‌های حکومتی که سر سلسله بیشتر آنان حکومت محلی بخشی از ایران را در دوران فدراتیو پیشین داشت.

هنگامی که نوبت به ساسانیان رسید، مفهوم حکومت و سازمان و تقسیمات اداری در داخل و در بخش‌های پیرامونی، چهره‌ای روشن‌تر به خود گرفت. نه تنها ساسانیان تقسیمات اداری فدراتیو هخامنشیان را که به چهل کشور خود مختار تقسیم می‌شد، دوباره سازی کردند،^۲ بلکه ایده «چهارگوشه گیتی» دوران هخامنشیان را مفهوم تازه‌ای بخشیدند.

آنان فدراتیو ایران را به چهار کوست یا کشور بزرگ و برخوردار از خودمختاری تقسیم کردند، ولی هریک را به یکی از اشراف‌زادگان ساسانی

1. Persia

۲. این کشورها عبارت بودند از: ماد (بزرگ و کوچک)، پارس، کرمان ایلام (اُرد و کُرد)، کادوسیان (گیلان)، آماردها و تپورها (مازندران)، و هرگان (گرگان)، پارت، (خراسان شمالی)، هاراو (هرات)، مارگو (مرو)، درنگیان (سیستان)، هرخواتیش (قندهار)، تته گوش (کابل)، گندار (افغانستان خاوری - پشتو)، سیند، باکتريا، کارازم (خیوه و خاززم)، سگدیه (بخارا و سمرقند)، سیکای بزرگ (ماورای جیحون)، سیکای کوچک (ماورای جیحون)، ماتیانز و ساسپیرز (میان ماد و دریای سیاه - ملداوی)، موچش (گرجستان)، کالجش (خاور دریای سیاه - بخشی از اوکراین)، اوراتو (آرازات - قفقاز)، تیباران در کرموداس (بخشی از قفقاز)، ارمنستان، آسور، بابل، آناتولی، جزایر دریای اژه، سوریه، فنیقیه، فلسطین، قبرس، گپت، (مصر)، لیبیه، بورگیه (بن غاز)، توپیه (اتیوپی)، تراکیه (مقدونیه و دانوب)، کارتاژ (تونس). ودیعی، کاظم، مقدمه‌ای بر جغرافیای انسانی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، صفحه ۱۵۹ تا ۱۶۱).

واگذارند. این چهار کشور بزرگ عبارت بودند از: کوست خراسان (خراسان بزرگ در روزگاران کهن)، کوست شمال، کوست باختر، و کوست جنوب. مسعودی، جغرافیا نویس عرب در سده چهارم هجری در این باره می‌نویسد:

«اردشیر (بنیانگذار نظام حکومتی ساسانی) طبقه‌بندی جامعه را سازمان داد و هفت طبقه از آنان به وجود آورد: وزیران و پس آنگه، روحانیان که امور دینی را پاسداری می‌کردند و داوران (قاضیان) که بر همه روحانیان ریاست داشتند. چهار اسپهبد را فرماندهی داد، یکی را بر خراسان و دوم را بر مغرب و سوم را بر استان‌های جنوبی و چهارم را بر استان‌های شمالی. این اسپهبدان گردانندگان کارها در کشور خود بودند. هریک از آنان حاکم بر سیاست‌های یک پاره از امپراتوری بود و فرمانده یک چهارم ارتش. هریک از آنان مرزبانی داشت که قائم مقام آن اسپهبد بود. چهار طبقه دیگر، صاحبان تدبیر (بخردان) که در کارهای کشور رایزنی می‌کردند. رسیدگی به مشکلات نزد آنان صورت می‌گرفت. پس آنگاه، طبقه خوانندگان و موسیقی‌دانان بود که صنعت موسیقی را سازمان دادند...»^۱

ایران‌شناس روسی، کنستانتین اینستانستف^۲ در سخن خود پیرامون تقسیمات سیاسی - اداری فدراتیو ساسانی چنین گوید:

«مقام فرماندهی کل (نیروهای مسلح) در دوران خسرو انوشیروان منحل شد و چهار فرمانده کل به جای آن در نظر گرفته شد که هریک بر یک چهارم ارتش امپراتوری فرماندهی می‌کرد. در برخی موارد، شخصی از نزدیکان پادشاه و یا از خاندان پادشاهی بر مقامی بالاتر از مقام هریک از این چهار فرمانده قرار می‌گرفت...»^۳

۱. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶، ص ۲۴۰.

2. Konstantin InostansteV

۳. کنستانتین اینوسترانستف، مطالعاتی درباره ساسانیان، ترجمه کاظم کاظم‌زاده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸، صفحه ۶۳ و ۶۴.

در این جا شایسته است یادآوری شود، در دهه‌های واپسین روزگار ساسانیان بود که نام «ایران» به گونه «ایران‌شهر» یا «کشور ایران» پدیدار آمد این تحول، مفهوم حکومت و «کشور» را در ایران واقعیتهای تازه بخشید. (واژه «شهر» در فارسی باستان به معنی «کشور» بوده و از این رو، ایران‌شهر به معنی کشور ایران است).

بازپیدایی حکومت در ایران

از همان نخستین سالهایی که ایران ضمیمهٔ خلافت عربی دمشق شد (میانه سده هفتم میلادی) جنبش‌هایی ایران‌گرایانه در این سرزمین آغاز گردید. این جنبش‌ها که حفظ فرهنگ ایرانی و بازساختن زندگی مستقل سیاسی کشور را هدف داشت، در همهٔ جنبه‌های زندگی اجتماعی مردم این سرزمین خودنمایی کرد. از زبان آنان گرفته تا هنرهای آنان، ادبیات آنان، دانش‌ها و تکنولوژی آنان، و از مذهب آنان گرفته تا دیدهای اجتماعی آنان، هر یک جلوه‌گاهی ویژه از این جنبش‌ها را به نمایش درآورد. این جنبش از هنگامی آغاز گردید هرمرزان (ابومسلم خراسانی) به فرماندهی ارتش امپراتور اموی رسید و آن امپراتوری را سرنگون کرد و سرانجام عباسیان را به خلافت رساند و برآنان نیز شورید؛ از هنگامی که وزیران برمکی (۸۳۵-۷۸۱ میلادی) سازمان اداری خلافت عباسی را بر اساس سازمان اداری و تقسیمات کشوری ساسانیان پی‌ریزی کردند؛ از هنگامی که طاهر ذوالیمینین (۲-۸۲۱ میلادی) در خراسان و مازیار در مازندران (همان دوران) درفش استقلال افراشتند؛ از هنگامی که یعقوب لیث صفاری (۸۷۹-۸۶۷ میلادی) در سیستان بر حکومت خلیفه عباسی شورید و از شاعران دربارش خواست شعر به زبانی (عربی) نگویند که او نمی‌دانست^۱ تاریخ دان، تالبوت رایس می‌گوید:

«... درزمینه سیاسی، پیروزی عربان در ایران‌کامل شد، ولی در زمینه

۱. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، چاپ ششم، تهران ۱۳۶۳، جلد یکم، صفحه ۶-۱۶۵.